

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

«وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ* فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»
(انعام/ 5و4)

نکته ای قرآنی: در آیه چهارم و پنجم از سوره مبارکه انعام، خداوند متعال مراحل سقوط یک انسان یا یک جامعه یا حاکمیت یا تمام دنیا، را بیان می فرماید. این سه مرحله در طول هم قرار دارند.

در آیه 4 اولین مرحله سقوط، اعراض از آیات الهی بیان شده است؛ این آیات ممکن است آیات قرآن کریم یا فرمایش حجّت خداوند یا حتی ندای عقل باشد. انسان هایی که در حال افتادن در دره سقوط هستند، اعراض آنان، اولین مرحله است. سپس با حرف «فاء» که بیانگر ترتیب است، مرحله دوم را بیان می فرماید که تکذیب است. کسی که اعراضی نکند، تکذیب هم نخواهد کرد اما زمانی که از آیات، اعراض می کند، آهسته آهسته به سمت تکذیب می رود. مرحله سوم نیز استهزاء و مسخره کردن است. لذا کسی که دست به استهزاء زده، پیش از آن، اعراض و تکذیب آیات را مرتکب شده است. لذا قرآن کریم، سه مرحله اعراض، تکذیب و استهزاء را برای سقوط انسان بیان می کند. در رابطه با این مطلب چند نکته ذیل لازم به تذکر است:

1. سوگمندان و شوربختانه، طی مراحل فوق گاهی آگاهانه و با انتخاب خود انسان نیست، هرچند غیراختیاری هم نیست؛ لذا گاهی به آرامی و با سلوکی که شخص در زندگی دارد، به این مراحل می رسد. باگوش نسپردن به آیات الهی وارد مرحله اعراض می شود. چه بسیار افرادی که تنها از زبان بهره می گیرند و کمترین بهره را از گوش می برند. این افراد، در صورتی که سخن خود آنان یا کلام مورد قبولشان را تکرار کنند، به دقت گوش می دهند اما به سخنانی که تفاوت افقی با کلام او داشته باشد، توجهی نمی کنند. حتی در رابطه با سخنانی که مخالف دیدگاه ما هستند، مانند بیان یک فیزیک دان یا ریاضی دان درباره تفسیر قرآن کریم، باید آن سخن را ابتدا شنید و سپس پاسخ داد. چه بسا این افراد، سخنانی برحق نیز داشته باشند که پس از گوش دادن باید تأیید شود.

2. اعراض و تکذیب آیات و استهزاء آن، مراتب قوی و ضعیف دارد. از ابتدای ظهور اسلام، برخی حتی در مقابل قرآن کریم، پنبه درگوش می کردند تا مبدا صدای پیامبر اکرم (ص) را بشنوند و در آنان اثر بگذارد. بسیاری نیز با حضرت در ابتدا همراهی کردند و اسلام آوردند و در جنگ ها نیز همراه حضرت بودند اما در مراحل بعد، پس از وفات حضرت، عده بسیاری مصداق «ارتد الناس» شدند و این مراحل سه گانه در شدت و ضعف، مراتبی دارد. در مباحث اخلاقی باید توجه شود که مبدا مراتبی از مراحل فوق، در ما باشد. روشن است که العیاذ بالله، استهزاء قرآن و نبوت و امامت در ما نیست اما ممکن است در برابر جریانی که پذیرفته ایم، چنین باشیم. مانند اینکه مباحث فلسفی یا عرفانی را نمی پذیرند و در مراحل ضعیف، موارد یاد شده در آنها به چشم می خورد. هرچند بحث در آیات الهی است، اما استهزاء درباره هر مطلبی، نابجا است.

3. گاهی انسان، هم درد و هم درمان، از هر دو مطلع می باشد. در مراحل یاد شده نیز خلاصی از آن، به دست خود انسان است. گرچه دعا و توسل اثر بسیاری دارد اما نکته اصلی خواست خود انسان در رهایی از این موارد است.

4. سقوط سه مرحله ای مورد بحث، گاهی فردی است و گاهی، سقوط یک جامعه است. چنانکه جامعه بعد از رسول خدا (ص) با تمام ظرفیت هایی که داشت، نسبت به ولایت و سنت رسول خدا (ص) سقوط کرد. چنانکه گاهی نیز حکومت ها سقوط کرده و به

آیات الهی و ندای عقل گوش فرا نمی‌دهد؛ جالب توجه اینکه حکومت‌های فاسد، آخرین افرادی هستند که به سقوط خود پی می‌برند. در دنیای امروز نیز همین موارد دیده می‌شود و به دنیای اعراض از آیات الهی شده است و به ندای عقل پاسخ مثبت نمی‌دهد و آیات الهی در آن مورد تکذیب و استهزاء قرار می‌گیرد. گرچه شهر و محله و گروه و فردی ممکن است از این دنیا، استثنا شود.

5. سقوط مورد بحث، امری تدریجی است و در ابتدا برای خود فرد، مشکل است اما به مرور زمان، شدت می‌یابد و برای او امری عادی می‌شود. مانند کسی که با از کاهلی در نماز شروع کرده و آهسته‌آهسته به تارک الصلاة مبدل می‌شود و در نهایت، نماز را به استهزاء می‌گیرد.

روشن است مسئولیت عالمان و طلاب در رابطه با مسائلی همچون مطالب فوق، بیش از دیگران است. از اولین توجیحات گرفتاران در روز قیامت، ندانستن و نشنیدن این موارد است. در روزی که «فَلله الحجة البالغة» که ذیل این آیه در روایت می‌فرماید که به فرد خطاکار خطاب می‌شود: «هَلَّا عملت» و اگر بگویند نمی‌دانستیم، خطاب می‌شود: «هَلَّا تعلمت». در چنین جایگاهی، اهل علم و قلم مورد تحقیق قرار می‌گیرند که آیا به تکلیف خود در بیان حق عمل کرده‌اند یا نه.

ادامه بحث فقه

شرط ایمان

بررسی استدلال به دو روایت: بیان شد که در شرط ایمان به دو مکاتبه علی بن سوید و علی بن حاتم، استدلال شده است و آقای حکیم و آقای خوئی قدس سرهما، به این استدلال اشکال کرده‌اند و دلالت این روایات را بر مدعی نمی‌پذیرند. در رابطه با روایت اول که از گرفتن معالم دین از خائن نهی فرموده است، ارتباطی با غیرامامی مآمن ندارد؛ علاوه بر اینکه این روایت منصرف به قضات است. روایت دوم را نیز حمل بر استحباب می‌کنیم چراکه مسن بودن و کثیرالقدم بودن که در روایت ذکر شده نهایتاً مستحب است.

به نظر ما این دو روایت برای اثبات مدعی کافی است. مراد در روایت اول، اخذ دین از شیعه است و غیرشیعه را در این امر، غیرمآمن برمی‌شمارد و خطر افتادن در دام خیانت را متذکر می‌شود. روشن است که اهل سنت حداقل در مسئله امامت مرتکب خیانت شدند. لذا روایت به دنبال تقسیم آنان به مآمن و غیرمآمن نیست. علاوه بر اینکه نباید روی کلمات تمرکز بیش از اندازه داشت و واژه خیانت را باید به ناامنی معنا کرد. گرفتن معالم دین از غیرشیعی سبب ناامنی و افتادن در دام می‌شود. نسبت به روایت دوم نیز این گفته که قطعاً مسن بودن در مرجع تقلید شرط لازم نیست و باید حمل بر استحباب شود، به نظر صحیح نمی‌رسد و روایت به دنبال ذکر امری مستحب نیست بلکه در مقام بیان راهی مطمئن به راویان است که پرسیده‌اند بعد از شما چه کنیم؟ به‌ویژه اینکه در زمان امام هادی (ع) و پس از آن امام عسکری (ع)، شیعیان را برای عصر غیبت آماده می‌کردند. راویان و حداقل برخی از شیعیان از دوران غیبت آگاه بودند و پرسش از چنین زمانی است. حضرت نیز به دنبال بیان ویژگی‌هایی هستند که باید در اخذ معالم دین بدان توجه داشت. آقای خوئی (ره) می‌گویند روایت در مقام بیان افضل الأفراد است. روشن است پیرشدن در حبّ اهل بیت (ع) و ثابت‌قدم بودن نشان از افضلیت برای امر تقلید یا اخذ معالم دین نیست؛ چه بسا چنین فردی فهم کاملی از ادله نداشته باشد و فردی با سنّ و ثبات قدم کمتری فهمی بهتر از ادله داشته باشد. به نظر می‌رسد استفاده استحباب یا افضل الأفراد از روایت دوم صحیح نیست و تنها راه یافتن فردی برای اخذ معالم دین را بیان می‌فرماید؛ به اینکه انسانی با سنّ بالا و ثابت‌قدم در راه اهل بیت (ع) باشد. اما این به معنای حصر اخذ معالم دین در چنین افرادی نیست. با این توضیح، روایت دوم دلالتی بر اعتبار شرط ایمان ندارد اما با چنین بیانی و نه با بیان آقای حکیم و آقای خوئی قدس سرهما.

روایات شرط ایمان در امام نماز جماعت: مرحوم آقای حکیم هیچ اشاره‌ای به روایات جماعت ندارند و مرحوم آقای خوئی نیز آن را دالّ بر مدعی نمی‌دانند. ولیکن با بررسی روایات یادشده به نظر می‌رسد اولویت قطعی به دست می‌آید. برخی از این روایت در ذیل نقل می‌شود.

1. «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الْمُخَالِفِينَ، فَقَالَ مَا هُمْ عِنْدِي إِلَّا بِمَنْزِلَةِ الْجُدْرِ.» (وسائل الشیعه، ج 8، ص 366) راوی از امام محمد باقر (ع) درباره نماز خواندن پشت سر مخالفان (اهل سنت) می‌پرسد. حضرت پاسخ

می‌دهند آنان در حکم دیوار هستند.

حدیث فوق به معنای جسارت و اهانت به اهل سنت نیست و نباید چنین بایی باز شود اما حضرت می‌فرمایند که آن‌ها از خانه اهل بیت (ع) فاصله گرفته‌اند و نباید پشت سر آنان نماز خواند. سلوک و رفتار و عقاید آنان با مشکل روبه‌رو است؛ ولایت اصلی از اسلام است هرچند نپذیرفتن آن را به معنای خروج از اسلام نمی‌دانیم.

این برخورد با روایت فوق که آن را منحصر در بیان حکم نماز کنیم، صحیح نیست و باید برخوردی عرفی با روایت شود. وقتی امام (ع) از نماز خواندن پشت سر اهل سنت منع می‌کنند روشن است که تقلید از آنان را اجازه نمی‌دهند.

2. «أَبِي عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ مَوَالِيكَ قَدْ اخْتَلَفُوا فَأَصْلِي خَلْفُهُمْ جَمِيعاً فَقَالَ لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَتَّقُ بِدِينِهِ ثُمَّ قَالَ وَ لِي مَوَالٍ فَقُلْتُ أَصْحَابٌ فَقَالَ مُبَادِرًا قَبْلَ أَنْ أَسْتَتِمَّ ذِكْرَهُمْ لَا يَأْمُرُكَ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ بِهَذَا أَوْ هَذَا مِمَّا يَأْمُرُكَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ فَقُلْتُ نَعَمْ». (الكافي، ج3، ص374)

راوی به امام محمد باقر (ع) عرضه می‌دارد موالی شما در عقیده و سلوک اختلاف دارند و من پشت سر همه آنان نماز می‌خوانم. (برخی شیعه و برخی دیگر سنی هستند؛ برخی اهل تشبیه و برخی دیگر جبرگرا هستند؛ برخی قائل به علم غیب امام هستند و برخی دیگر قائل نیستند.) حضرت پاسخ فرمودند: نماز را پشت سر کسی بخوان که به دین او وثوق داری.

روشن است مراد از وثوق به دین فرد، اطمینان به اعتقاد صحیح او است. روشن است که ما عقاید غیرشیعه را قبول نداریم و پرواضح است که نماز و تقلید در این مسئله تفاوتی ندارد بلکه تقلید بنا بر اولویت شرط ایمان را دارا است. لا اقل این دو (اقتدا در نماز و تقلید) نسبت به این شرط مساوی هستند.

جای تعجب است که آقای خوئی (ره) دلالت ادله لفظی مانند روایات فوق را بر شرط بودن ایمان در مرجع تقلید نمی‌پذیرند و تنها مذاق شرع را دلیل بر مدعی می‌دانند. حال آنکه به نظر در هر موردی که آقایان به مذاق شرع تمسک کرده‌اند، دلیل مسلم عقلی یا روایاتی از این قبیل وجود دارد.

3. «إِسْمَاعِيلُ الْجُعْفِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ يُحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَا يَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ خَالَفِهِ فَقَالَ هَذَا مِخْلَطٌ وَ هُوَ عَدُوٌّ فَلَا تُصَلِّ خَلْفَهُ وَ لَا كَرَامَةَ إِلَّا أَنْ تَتَّقِيَهُ.»

در این روایت از کسانی می‌پرسد که محب امیرالمؤمنین (ع) بوده‌اند اما (سنی بوده و) از دشمنان حضرت برائت نمی‌جویند؛ هرچند حضرت را بیشتر از خلفا دوست می‌دارند. حضرت در این مورد نیز اجازه به نماز خواندن پشت سر چنین شخصی نمی‌دهند.

آیا با این تعابیر، ممکن است حضرت اجازه تقلید از موارد یادشده را بدهند؟! روشن است که خیر. با این توضیح به نظر عمده دلیل را اجماع یا مذاق شرع دانستن، صحیح نیست و اولویت از روایات فوق قابل استفاده است. اینکه روایات امری تعدی را بیان می‌فرماید مورد قبول است اما امام (ع) در این روایات، مناط را به دست می‌دهند. لذا در امکان استفاده اولویت از این روایات، داوری با عرف است. نتیجه اینکه روایات فوق، تقلید از مجتهد اعلم مورد وثوق اما مخالف را جایز نمی‌داند و نسبت به این روایات در مسئله کم‌لطفی شده است.

مقایسه‌های نادرست: در این شرط، دو مقایسه نادرست صورت گرفته است؛ یکی مقایسه آن با رجوع به متخصص است که بیان شد، تقلید با چنین رجوعی قابل مقایسه نیست. مورد دیگر مقایسه تقلید با اخذ روایت است که آقای خوئی (ره) این مقایسه را بیان کرده و گفته‌اند: چنانکه ایمان در راوی شرط نیست در مرجع تقلید نیز شرط نمی‌باشد. (در نقد ادله دیگر و پیش از پذیرش مذاق شریعت)

مقایسه دوم نیز نابجا است و نمی‌توان گفت اخذ فتوا از مجتهد که به معنای تقلید و وجوب اطاعت از او و استناد به آن در روز قیامت، با اخذ روایت یکسان است. حتی در اخذ روایت نیز نمی‌توان روایتی مهم و حساس را به صرف نقل ثقه، پذیرفت. «تناسب بیان با مبین» به این معنا است که مطالبی مانند امامت امام علی (ع) باید بارها از سوی پیامبر اکرم (ص) تکرار شود. همان‌طور که در مثل قتل و دماء، خبر واحد ثقه کفایت نمی‌کند.

خلاصه کلام اینکه نتیجه سخنان (جز یک مورد) در شرط دانستن ایمان، یکی است اما فرایند و طریق استدلال بسیار متفاوت است.

الحمد لله على كل نعمة و لاسيما نعمة الولاية.